

**مریم صادقی پری** امیر هوشنگ ابتهاج از شاعران معاصر ایرانی است که در ۹۹مرداد و در میانه ۹۵ سالگی چشم از جهان فرو بست. آکثر فارسی زبانان، او را با اشعارش می‌شناسند و از روزگاری که بر او گذشته، اطلاعات اندکی دارند. از این روی به بازخوانی شمه‌ای از فواز و تشبیه‌های زندگی‌سایه با تکیه بر اسناد و گفته‌های وی به‌نگام می‌نماید. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموماً علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

**تبارشناسی ابتهاج**

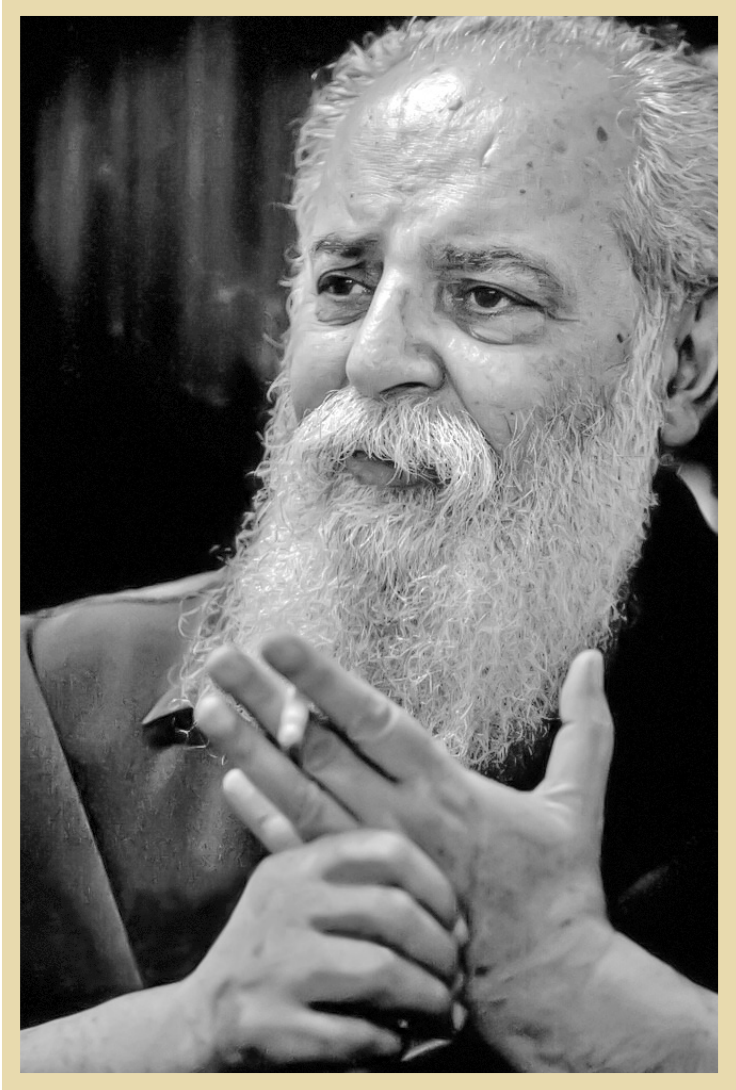
امیر هوشنگ ابتهاج در ۱۶ اسفند ۱۳۰۶ش، در رشت به دنیا آمد. پدرش آقاخان پسر ارشد ابراهیم ابتهاج‌الملک تفرشی بود. خاندان پدری ابتهاج با تشکیلات بهائیت در رشت بی‌ارتباط نیست. از این‌روی امیر هوشنگ، تمایلی به بیان سبقه خانوادگی خود نشان نمی‌دهد و به این جملات بسنده می‌کند: «تا این اواخر هیچ اطلاعی نداشتم که پدرم کیه، عموهام کی‌یون... بی‌عقلی بود دیگه... به این مسائل هیچ اعتنا نداشتم...»<sup>[۱]</sup> او در خصوص پدر بزرگش نیز تنها به این جمله بسنده می‌کند: «گویا بابی هم بوده و در یک وفاقی که من هنوز نمی‌دونم اصلش چی بود، سر شو تو جنگل یادهی بریدن...»<sup>[۲]</sup>

اگرچه سایه تلاش می‌کند تا اطلاعات چندانی از پیشینه خود بروز ندهد یا از اساس خود بدان بی‌اعتناست، اما در منابع تاریخ معاصر و همچنین کتاب‌های فرقه بهائیت، مطالب در خور توجهی در خصوص خاندانش آمده است. به گفته باقر عاقلی، ابتهاج‌الملک اصالتاً تفرشی و صاحب املاکی در گیلان بوده است.<sup>[۳]</sup> او مستوفی‌گری املاک سپهدار اعظم و ریاست گمرک بندرانزلی را نیز در زمان وزارت سپهسالار تنکنلی‌به عهده داشته است. به نوشته اسدالله فاضل‌مازندرانی مورخ مشهور بهائیت، ابتهاج‌الملک از بهائیان مهم و عضو محفل روحانی رشت محسوب می‌شد که به علت خدماتش در این محفل، مورد توجه عباس افندی (زهر دوم بهائیت) قرار داشت. وی در سال ۱۲۷۹ش، برای دیدار با عباس افندی به عکاس سفر کرد. در سال ۱۲۸۱ش و در پی علنی شدن ارتباطش با بهائیت و با اعتراض روحانیان رشت، توسط ولی‌خان تنکنابی (حاکم گیلان) به تهران تبعید شد.<sup>[۴]</sup> او در سال ۱۲۹۲ش، به رشت بازگشت و در سال ۱۲۹۷ش، به دست یکی از زارعان خود به نام سعید پيله آقا باتری، به دلیل توهین به امام زمان (عج) کشته شد.<sup>[۵]</sup> دو تن از عموهای امیر هوشنگ به نام‌های ابوالحسن و غلامحسین ابتهاج به اتهام ارتشه اطلاعات به دولت انگلیس و فراری دادن سه جاسوس انگلیسی، توسط یاران میرزا کوچک‌خان دستگیر و زندانی شدند، اما مدتی بعد احسان‌الله خان دوستدار و میرزا رضا افشار از عناصر بهایی نفوذی در نهضت جنگل، آنها را فراری دادند.<sup>[۶]</sup> این دو برادر همراه احمدعلی ابتهاج – که کوچک‌ترین آنها بود- با حمایت انگلستان و تشکیلات بهائیت، در دوران حکومت پهلوی

اول و دوم، به مناصب مهمی دست یافتند که از جمله آنها: شهرداری تهران، ریاست بانک ملی و ریاست سازمان برنامه و بودجه بود. امیر هوشنگ در مسوری از خاطراتش، به تمجید و تیر به ابوالحسن ابتهاج پرداخته است، آنجا که می‌گوید: «آدم یک دهنده بی‌پروایی بود. پش می‌گفتن آقا کنکر گرفتار می‌شی! آخر برایش پرونده درست کردن و انداختنش به حبس. من رفتم بیمارستان شهربانی به عیادتش... عموم روز اولی که وارد سازمان برنامه و بودجه شد، عکس یکی از شاپورها رو که رئیس افتخاری سازمان برنامه بوده، به دیوار زده بودن. گفت: برش دارن این عکسو لابد رفتن به شاه گفتن. دیگه بعد رئیس مافتد. سازمان این استمه و بودجه ره، گرفتن حبس کردن...»<sup>[۷]</sup> اما واقعیت این‌برنامه و در ۲۳ پهن ۱۳۲۷، از این سمت استعفا کرد. علت بر کناری او، طبق نظر ساواک دو چیز است: یکی مخالفت امیریکلیک‌ها با او به علت مناسباتش با شوروی و انعقاد قراردادهای ساخت و ایجاد کارخانه‌ها و سد‌ها با شرکت‌های انگلیسی<sup>[۸]</sup> و دیگری از بین بردن قدرت وی اعلام شده است، نه برداشتن عکس یکی از شاپورها!<sup>[۹]</sup> سایه در مورد پدرش نیز می‌گوید: «پدرم پسر بزرگ ابتهاج‌الملک بود. اسم پدرم میرزا آقاخان بود. وقتی پدر بزرگم زن دوم گرفت، مادر بزرگم به زور از او طلاق گرفت...»<sup>[۱۰]</sup> از آن به بعد آقاخان تحت سرپرستی مادر قرار گرفت و با دختر دایی‌اش – که به گفته امیر هوشنگ فرد مذهبی بود- ازدواج کرد. «پدرم مذهبی نبود، اما مدرم یک مذهبی عجیب و غریبی بود، حتی موقعی که دیگه پا درد داشت... نشسته نماز می‌خوند. مادرم با خدا یک رابطه عجیبی داشت.»<sup>[۱۱]</sup> ابوالحسن ابتهاج در ۱۱ شهریور ۱۳۳۲ش و وزارت مالیه (دارایی) شروع کرد و مدتی در ریف مدیران سرشناس این وزارتخانه قرار گرفت. او سمت‌های دیگری چون رئیس آبیاری گیلان و ریاست بیمارستان پورسینارا نیز به عهده داشت.<sup>[۱۲]</sup>

**ابتهاج در دوره جوانی**

امیر هوشنگ در نوجوانی و جوانی خویش پایبندی چندانی به عرفیات و اخلاقیات نشان نمی‌داد، اما معاشرت با برخی شخصیت‌های مذهبی و مفید همچون سیدمحمد حسین شهریار، باعث شده بود در معرض پندهای اخلاقی و دینی قرار گیرد. بنا به قول سایه، شهریار نسبت به باورها و رفتارهای او نگران بود و حتی در دفتر، نامه‌ای از شهریار به سایه چاپ شده که جالب توجه می‌نماید. در بخشی از این نامه آمده است: «سایه جان، اخیراً در تهران کتابچه‌ای چاپ شده به نام آفریدگار و آفریده، مناظره مادیون و الهیون است. خواهش می‌کنم اگر تا حالا نخوانده‌اید، حتماً بگردید و بخوانید. حرف‌هایی که بارها از من شنفتی و نپذیرفتی، شاید این بار و با روحیه حالات سازگار باشد و به برگ حساست، زخمه‌ای بنوازد. بشر تا خدشادس و خدابرست نشود، سکونت و اطمینان خاطر پیدا نمی‌کند. اضطراب و انقلاب خاسته از کینه و جنایت‌بار می‌آورد و بالتجیه دنیا و آخرت آدم را جهنم می‌کند. تا وقتی عواطف و احساسات نداریم، جزو حیواناتیم. وقتی فضائل اخلاقی پیدا می‌کنیم، شروع می‌کنیم به انسان شدن... اما این انسان شدن باید محضاً، یعنی خالصاً برای خدا



امیر هوشنگ ابتهاج در اولین سالیان حیات

خوانشی از امیر هوشنگ ابتهاج بر بنیاد اسناد و خاطراتش

# پیوستن به فرآیند سیاسی داخلی در واپسین سالیان حیات

باشد تا سعادت جاودان ما را تأمین بکنند... بنابراین برای شماها که فطرت خوب و با صفایی دارید، بیش از یک تغییر اسم چیز دیگری نیست. یعنی این عواطف تنها برای انسانیت نباشد، بلکه برای خدا باشد.»<sup>[۱۳]</sup> سایه در خصوص این نامه پرسیده می‌شود و او در جواب می‌گوید: «شهریار همیشه با من سر این مسائل جنگ و دعوا داشت. می‌گفت: تو با این صفایی که داری، چرا دلنوا با خدا یکی نمی‌کنی؟ به روز رفته خونه‌اش، بیدار بود. با خدا یکی نمی‌کنی؟ به ریاست دروآمد. گفتم: به تو چه مربوط؟!... گفت: نمی‌دونی چی کشیدم، تو میدونی که این روز شفاعت پدر و مادر و برادر و هیچ کس قایده نداره؟ دیدم دارن تورو میربن به جهنم...»<sup>[۱۴]</sup> با عنایت به آنچه بدان اشارت رفت، می‌توان نتیجه گرفت که سایه دست کم در ادواری از حیات خویش نسبت به باورهای دینی بی‌توجه بوده یا دست کم، بدان التفات لازم ر نداشته است.

**سایه، در دوران فعالیت در رادیو**

امیر هوشنگ ابتهاج در سال ۱۳۵۱ش، به دعوت رضا قطبی پسر دایی فرح و ریاست وقت صدا و سیما به رادیو رفت و به مدت پنج سال، برنامه «گل‌ها» را برای آن ساخت و دو سال بعد به «ریاست شورای موسیقی رادیو» رسید. در آن دوره افراد زیادی از روشنفکران که گرایشات مارکسیستی داشتند، با بنیاد فرح پهلوی همکاری می‌کردند که امیر هوشنگ ابتهاج نیز از گذر نزدیکی به رضا قطبی به این جرگه پیوست و با نهاد کاخ جوانان و برنامه سالانه جشن هنر شیراز همکاری داشت.<sup>[۱۵]</sup> سایه بعد از کشتار میدان زاله در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، همراه محمدرضا طغی، محمدرضا شرفی و حسین علیزاده، به نشانه اعتراض از آزاد استعفا کرد که این نوعی همراهی و همنوایی با اعتراضات فریادیه مردم قلمداد می‌شد.

**من سوسیالیست هستم**

سایه در گفت‌و شنودی که در سالیان گذشته با مجله «مهرنامه» دارد، موضوع عضویت خویش در حزب توده را کاملاً انکار می‌کند و می‌گوید: «من به سلامت تئوریک سوسیالیسم باور دارم. هنوز باور دارم که هیچ راهی جز سوسیالیسم پیش پای بشر نیست، کمونیسم هم یک آرمان دور است تا به قول معروف یک انسان طراز نوین ساخته نشود که هر کس به اندازه کارش خواهد و بهره‌مند شود، کمونیسم قابل تحقق نیست...»<sup>[۱۶]</sup> ابتهاج در خاطرات خویش به نکاتی اشاره می‌کند که اگر جمله آنها را کنار هم قرار دهی، نمی‌توانی به راحتی این حرف‌ها را که می‌گویی: «من توده‌ای نیستم»، بپذیری! بخش‌های زیادی از خاطرات او به ارتباطش با اعضای حزب توده و تأسی از آنها می‌گردد. برای نمونه می‌توان از رقافت نزدیک با مرتضی کیوان از اعضای حزب توده که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دلیل او رقتن سازمان نظامی حزب توده و پناه دادن سه افسر توده‌ای تیرباران شد، یاد کرد که تأثیر زیادی بر وی داشته است.<sup>[۱۷]</sup> او موارد دیگر، نقل ماجرای دیدارش با اشرف پهلوی در مراسم تولد هماعلم، همسر عموی احمدعلی ابتهاج است: «هما گفت: هوشنگ، برادرزاده اشاعر، شاعر. اشرف گفت:

# خارج

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷

**سایه در سالیان پایانی حیات، تغییراتی در مواضع سیاسی خویش داد که حتی منجر به شرکت وی در انتخابات ریاست جمهوری، به‌رغم تحریم آن از سوی اپوزیسیون شده بود. در واقع ابتهاج با شرکت در انتخابات، به نوعی به این جریانات، پیام عدم همراهی داده بود. او با این اقدام، عملابه فرآیند سیاسی در داخل پیوست و از ضد انقلاب خارج فاصله گرفت. یکی از عوامل حمله آنان به سایه در پی مرگ او را باید همین اقدام وی دانست.**

دستگیری، دوستان توده‌ای که به دنبال فرار از ایران بودند، سراغ ابتهاج رفتند و او را به فرار تشویق کردند، اما او از ایران نرفت و دستگیر شد.<sup>[۱۸]</sup> پس از مدتی بدون محاکمه، سیاوش کسرابی و هوشنگ ابتهاج با رأفت نظام جمهوری اسلامی آزاد و چند سال بعد، هر دو ایران را ترک کردند. سایه بعدها در خاطرات خویش، از آزادی خویش را به تلاش حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای و وساطت استاد شهریار مرتبط می‌داند.

**سایه در دوران زندگی در کُلن**

ابتهاج در سالیان زندگی در خارج از کشور، مدعی است به حافظ گرایش دارد. واخر دهه ۱۳۸۰ش، او رفت و آمدهایی را به ایران دارد. البته در سال‌های پایانی حیاتش، تغییراتی در مواضع سیاسی او ایجاد گردید که حتی منجر به شرکت وی در انتخابات ریاست جمهوری، به‌رغم تحریم انتخابات از سوی جریان اپوزیسیون شده بود. در واقع ابتهاج با شرکت در انتخابات، به نوعی به جریان‌های اپوزیسیون (از جمله چپ و مارکسیست) پیام عدم همراهی را داده بود و فرآیند سیاسی در داخل پیوست و از ضد انقلاب خارج فاصله گرفت. یکی از عوامل حمله آنان به سایه در پی مرگ او را باید همین اقدام وی دانست.

- منابع:**
  - ۱- میلاد عظیمی و عاطفه طیه، *پیر نریمان اندیش*، ج ۱، تهران، سخن، ۱۳۹۱ ص، ۶
  - ۲- همان، ص ۷.
  - ۳- باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر، ج ۱، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰ ص، ۴۵.
  - ۴- خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۱، تهران، علمی، ۱۳۷۱ ص، ۱.
  - ۵- اسدالله فاضل‌مازندرانی، ظهورالحق، ج ۸، قسمت دوم، بی‌نا، مؤسسه مطبوعات امری، بی‌نا صص ۷۶۲، ۷۶۳.
  - ۶- ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، سازمان انتشارات جاوید، ج ۱، ۱۳۵۷، ص ۱۰۲.
  - ۷- همان، صص ۱۴۱، ۱۴۰؛ جهانگیر سرتیپ‌پور، *نا‌ها و نامداران گیلان*، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۰ش، ص ۶۳.
  - ۸- میلاد عظیمی و عاطفه طیه، همان، ص ۴۸.
  - ۹- آرشیسو مرکز بررسی اسناد تاریخی، *سند شماره ۱۳۷۱*، ص ۱۰.
  - ۱۰- همان، *سند شماره ۲۹۲۴*، ص ۳.
  - ۱۱- همان، ص ۹.
  - ۱۲- همان، ص ۱۲.
  - ۱۳- حسن مرسلوند، *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰)*، ج ۱، تهران، الهام، ۱۳۶۹ش، ص ۷۳.
  - ۱۴- میلاد عظیمی و عاطفه طیه، همان، ص ۱۲۹.
  - ۱۵- همان، ص ۱۳۰.
  - ۱۶- ص ۳۴۶.
  - ۱۷- محمد کوچانی، «*دیدار با حافظ زمانه و حافظه زمانه*»، *ماهنامه مهرنامه*، سال چهارم، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲، ص ۴۸.
  - ۱۸- میلاد عظیمی و عاطفه طیه، همان، ص ۲۲۱.
  - ۱۹- همان، ج ۱، ص ۱۰۶.
  - ۲۰- همان.
  - ۲۱- همان، ج ۱، ص ۴۹۱.

## د

## منابع

روزننامه جوان | شماره ۶۵۵۵

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷

**نسبت سایه با امام خمینی و نظام اسلامی در آیین نکتها و خاطرها**

**«پرده به یک‌سو زنید از رخ مهتاب…»**

**■ احمد سینایی**

در بگشایید

شمع بیارید

عود بسوزید

پرده به یک‌سو زنید از رخ مهتاب

شاید این از غبار راه رسیده

آن سفری همنشین گمشده باشد

ه ما-سایه

همین شعر کوتاه، خوش مضمون و مؤثر امیر هوشنگ ابتهاج-که روز ورود امام خمینی به ایران در آغازین صفحه از روزنامه کیهان جای یافت، به خودی خود کافی بود که ۴۴ سال بعد و در پی مرگ او، دُن کیشوت‌های سلطنت طلب را به توهین و مذمت او دلالت کند. برای آنان مهم نیست که سایه در زندگی خویش چه مرحله‌ی را طی کرده، از چه چیزی عبور کرده یا نکرده یا در واپسین منزله حیات، چه اندیشه‌ای داشته است. آنها به مدد توجه موقت کانون‌های قدرت جهانی، تنها بر آنند که هر کس که در طول مدت حیات، سنگ‌ریزه‌ای به سوی زورمداری متصلب و وابسته پهلویستی انداخته باشد، سیاه کنند!

بی‌تردید چنین رویکردی هم از ابتدای خویش محکوم به فناست و هم توجه کمتر خردمندی را به خویش جلب می‌کند. گذشته از این، آنچه سایه در باب منش و پیشینه رهبر کبیر انقلاب اسلامی باز گفته است، متنوع به نظر می‌رسد. وی در سالیان گذشته و در گفت‌وشنودی با نشریه مهرنامه، در باب دیدار اعضای کانون نویسندگان ایران با امام خمینی در سال ۵۸، چنین آورده است: «آدر دیدار اعضای کانون نویسندگان با امام خمینی ۱ من نبودم. کسرابی رفته و آمده بود و گفته بود چشم‌هایش ایبهت داشت و نمی‌شد به آن نگاه کرد. [طبری] خیلی از آقای خمینی شعر برای ما خواند. ظاهراً آقای خمینی در



۱۳۹۸.امیر هوشنگ ابتهاج، در حاشیه مراسم نکوداشت خویش در تهران

جوانی که طلبه بود شعر می‌گفت...»
شاعران ایران به لحظه بالیدن در فضای دینی و به‌رغم ویژگی‌های متفاوت شخصیتی خویش معمولاً هریک با تنی چند از روحانیان و عالمان دین مرادوه داشته‌اند. سایه در همان گفت‌وشنود، با ارائه اطلاعاتی نشان می‌دهد از همین طریق، از پیشینه شخصیتی و رفتاری امام خمینی نیز مطلع بوده است: «یکی که با آیت‌الله بروجردی نزدیک بود و خودش از خانواده علما بود و آخوند نبود، آخر هفته می‌رفت پیش آقای بروجردی. به من می‌گفت طلبه‌ای بود آن موقع [آقای خمینی را می‌گفت که روح‌الله بروجردی نزدیک بود و من آمد پیش آقای بروجردی. تنها کسی بود که با جسارت حرف می‌زد. آقای بروجردی چیزی مثل گوشکوب داشت که به زخمین می‌زد تا برایش چسای بیایوند. آقای خمینی خطاب به آقای بروجردی گفته بود این چه کاری است؟ دنیا عوض شده، یک زندگی کنار تنایت بگذارید و هر وقت چیزی می‌خواهید آن را فشار بدهید. هفته بعد که رفتم دیدیم کنار آقای بروجردی زنگ بود...»

شناخت سایه از رهبر انقلاب و همراهی او با حرکت عظیم مردم در سال ۵۷، علاوه بر شخصیت ادبی کم‌نظیرش او را نزد مسئولان نظام اسلامی و در رأس آنان آیت‌الله‌خامنه‌ای محترم ساخته بود. از شواهد این مدعا بیانات در دیدار اعضای گروه ادب و هنر صدای جمهوری اسلامی ایران است که در اسفند ۱۳۷۰ ایراد شد: «در خصوص معرفی مترجمان و کارهای آنهاهم می‌توناید فعال باشید. ما ترجمه‌های خوب و مترجمان خیلی خوبی داریم، اینها چهره‌های معرفی هستند، هیچ اشکالی ندارد که کارهایشان معرفی بشود. مثلاً ما آذین و محمد قاضی مترجمان خوبی هستند، چه عیبی دارد که ما ترجمه‌های اینها را معرفی کنیم؟ مشکلی در کار به‌آذین



۱۳۹۸.امیر هوشنگ ابتهاج، در حاشیه مراسم نکوداشت خویش در تهران

آن دفاتر را هم ندارم و اگر این دفتر را ببینم، از متن و خط آن معلوم می‌شود که یکی از آن دفاتر است یا خیر؟ و در ادامه می‌گویند: سلام مرا به آیت‌الله خامنه‌ای ابلاغ کنید، خیلی خیلی خیلی، هزاران هزاران بار از جانب من از ایشان تشکر کنید، اصلاً حیف است وقت ایشان که صرف این امور جزئی شود. فردای همان روز، آقای محسن مؤمنی شریف دفتر مورد بحث را به خانه سایه می‌برد و ایشان با دیدن آن می‌گویند بله این یکی از آن دو دفتر است که البته خط من نیست، بلکه از خط من بهتر است...»
علی معلم امامتانی شاعر نامور انقلاب اسلامی نیز از جمله کسانی است که در باب علاقه رهبر انقلاب به شخصیت ادبی سایه سخن گفته است. وی در این باره روایتی به ترتیب بی‌آمده دارد: «چند سال پیش به اتفاق یکی دو نفر از دوستان و آقای هوشنگ ابتهاج (سایه)، خدمت آقا رسیدیم. دیداری با ایشان داشتیم که رسانه‌ای نشد. جلسه بسیار صمیمی و گرمی بود. یکی از خاطرات جالبی که از آن دیدار به یاد دارم، این است که یکی از همراهان در مورد چند تصنیف به آقا گفت که اینها کار آقای سایه است. آقا به اصطلاح تعاهل لعارفی کردند و به‌خاطر آن شعرها آقای سایه را تشویق کردند. اما در ادامه این جلسه معلوم شد که آقا به تازگی شری از آقای سایه خوانده بودند و حتی برخی مصراع‌های آن را هم در ذهن داشتند...»
و نهایتاً هدف از این وجیزه، هرگز این نبوده که سایه به رطم مروادات و صمیمیت‌های خویش کاملاً مماس جلوه دهیم که اهالی فرهنگ به رطم مروادات و صمیمیت‌های خویش می‌توانند اندیشه خود را داشته باشند، این آندک از فسراوان از آن روی بازخوانی روزهای ضدانقلاب به ادیبی نامور و ماندگار را دریابد.